

# لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی  
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین  
لاسیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة  
الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بیان نهم برای اثبات تعمیم در صحیح زراره اولی استفاده از عنصر الغاء خصوصیت بود  
که برای این دو تقریر گفتیم وجود دارد.

تقریر اول تقریر مرحوم امام قدس سره بود که از راه تناسب حکم و موضوع ایشان بیان  
فرمودند که حاصل فرمایش ایشان این بود که به تناسب حکم خب گاهی وضعیت موضوع  
روشن می‌شود. مثلاً اگر گفت قلّ العالم، این‌جا از قلّ می‌فهمیم که مقصود از این عالم  
عالم مجتهد و فقیه است. به تناسب حکم و موضوع و الا عالمی که فقیه نیست، مجتهد  
نیست تقلید نمی‌شود از او کرد. قلّ العالم؛ حکم به تناسب حکم و موضوع می‌فهمیم که  
موضوع عالم فقیه است. عالم مجتهد است. در این‌جا هم که فرموده است که لا تنقض  
الیقین بالشک؛ نقض به شک حکم ما است. این حکم اقتضاء می‌کند که موضوعش  
نفس‌الیقین باشد. چون او است که إبرام دارد، استحکام دارد و می‌شود گفت نقضش نکن  
به شک، خصوصیت وضوء اگر ذکر شده آن دخالتی در این ندارد. متعلق دخالت در این  
إبرام و استحکام ندارد. خود یقین است که آن إبرام و استحکام را دارد. به این قرینه  
ایشان می‌فرمایند که ولو این‌که یقین هم متعلقش ذکر شده در کلام ولی به تناسب حکم  
و موضوع می‌فهمیم که این دخالت ندارد. مثل این‌که اگر گفت قلّ عن هذا السید الیزدی،  
می‌فهمی یزدی گفتنش دخالت ندارد. یعنی همان فقهاش و این‌ها، این حالا به زبان، به  
خاطر یک خصوصیات مورد آمده گفته. یا قلّ عن هذا مثلاً هذا الرجل جالس هنا، می‌فهمیم  
جالس هنایش دخالت ندارد. این‌ها یک قیودی است که خب گاهی به تناسب این‌که مورد  
سؤال بوده یا فعلاً می‌خواهند اشاره کنند؛ از این چیزها و الا دخالتی در موضوع ندارد.  
می‌فهمیم موضوع فقیه است. این‌جا هم همین‌جور است. ولو فرموده که «فإنّه علی یقین  
من وضوئه» ولی بعد که می‌فرماید و لا ینقض الیقین بالشک؛ ولو حتی گفته باشد و لا  
ینقض الیقین بالوضوء و الشک که الف و لام را هم عهد بگیریم که کلام ظاهر چیزی‌اش  
همین باشد که لا ینقض الیقین بالوضوء بالشک اما به تناسب حکم و موضوع که حرمت  
نقض به شک باشد می‌فهمیم که موضوع همان یقین است. عرف به تناسب حکم و  
موضوع، حکم می‌کند این‌جا که یقین موضوع است. آن وضوئش از باب این‌که این‌جا مورد  
بوده گفته؛ بنابراین یک کبرای کلی استفاده می‌کنیم. شارع می‌گوید یقین را نشکن! این  
یقین به هر چیزی می‌خواهد تعلق گرفته باشد.

خب این بیان بیان خسنی است. همان‌طور که محقق سیستانی هم فرموده که آن چه که  
در رسائل جدیدة، اسم رسائل امام را ایشان گذاشته رسائل جدیدة، آدم به حسب آن‌چه

که در حوزه‌ها رسائل جدیده آن است که مرحوم آیت‌الله مشکینی رسائل شیخ را تلخیص کردند؛ آن رسائل جدیده اسمش هست. الرسائل جدیده است. من هم اول که دیدم الرسائل جدیده ایشان گفته گفتم لابد از آن دارد نقل می‌کند. بعد دیدم نه، فرمایش امام است به عنوان الرسائل جدیده. خب این فرمایش امام رضوان‌الله علیه هست که فرمایش قوی و متینی است بحسب فنی. در این‌جا برای این‌که حالا نمی‌دانم کلام دیروز شاید یک مقداری تشویش توی آن بوده یک وقت منتفح بشود تکرار کردم.

در مقام بررسی این فرمایش ممکن است گفته شود که ما این‌جا یک نقض داریم نقض به شک داریم. تناسب نقض به شک؛ این همان إبرام و استحکام مثلاً فرض کنید موضوع است و الا واژه نقض به کار نمی‌بردم. اما یک حرمت نقض داریم. آیا عرف وقتی می‌گوید حرام کرده این نقض را؛ باز هم احتمال نمی‌دهد که تعلق این به وضو در نظر شارع خصوصیت داشته باشد؟ بله، استعمال واژه نقض؛ این اقتضاء می‌کند که آن موضوع باید یک امر مبرم باشد و الا مثل حرفی که در رفع ما لایعلمون زده می‌شود؛ رفع چیزی است که ثقیل باشد. و الا نمی‌گویند کلمه رفع را به کار نمی‌برند. مثلاً بگویند رفع، این مثلاً دانه برنج را رَفَع، آقای آشیخ محمد حسین می‌گوید نمی‌شود. این را نمی‌گویند. این پر کاه را رَفَع، این را نمی‌گویند. بلند کردن مال جایی است که ثقیل باشد. آن‌جا فرموده ایشان، حالا آن بحث‌هایش سر جای خودش، می‌خواهیم بگوییم بعضی واژه‌ها همین است دیگه، خب این‌جا هم بله، یقین مسلّم یعنی این‌که کلمه نقض به کار برده شده خب این ممکن است بگوییم به خاطر همین است که یک امر مبرمی باید باشد حالا، ولی حرام بودن این نقض آیا تمام ملاکش در نظر عرف می‌آید که همین است که مبرم است یا نه؟ این امر مبرم چون به یک چیز خاصی تعلق گرفته می‌گوید حرام است نقض کنی آن را و الا ممکن است نه، بعضی چیزها را شارع بگوید اصلاً نقض هم بکن، بعضی یقین‌ها به یک بعضی چیزها تعلق گرفته می‌گوید نقض هم بکن. مثلاً کسی یقین دارد که فلانی فلان‌کار را کرده ولی خودش می‌آید انکار می‌کند. خب روایت می‌گوید اگر خمسون قسامه، آمدند گفتند؛ خودش آمد گفت نه، شما بپذیر. این بپذیر آن‌جا هم توضیح داده شده در آن روایت که در ذیل آیه شریفه هم هست «هُوَ أَذُنٌ قُلُّ أَدُنُّ حَيْرٌ لَّكُمْ» (توبه/61) یعنی ترتیب در ظاهر بگو باشه، خب تو خودت می‌گویی نه، نه. یک جهات دیگری هم در این حرمت می‌تواند دخالت داشته باشد. بنابراین صرف این جهت بگوییم که نه، می‌گوید هیچی دیگه دخالت ندارد نه، در حرمت چون فرموده، حرام است، مؤاخذهات می‌کنند. بنابراین جزم به این‌که واقعاً در این مورد الغاء خصوصیت بشود به جوری که بگویند این حرمت در همه جا هست ولو به غیر وضوء هم تعلق گرفته باشد. این تناسب حکم و موضوع برای ما نمی‌تواند این‌جا این جور مطلبی را افاده کند. این یک مطلب. اگر هم به این مدلول اولی و استعمالی هم نگاه نکنیم و بگوییم اصلاً این کنایه است به آن مدلول مُکَنّی الیه توجه کنید که آن احکامی باشد که برای وضوء بوده، می‌خواهد بگوید آن‌ها را نقض نکن؛ که گفتیم که لا تنقض الیقین بالشک که معنایش باید همین جور کرد. معنای جدی و مراد جدی همین است چون یقین که از بین رفته در حقیقت، این یا طبق نظر بعضی بزرگان که قبلاً نقل کردیم «فإنّه علی یقین من وضوئه» می‌خواهد یک یقین تعبدی را در طرف شک جعل کند و بعد که حالا جعل کرد «فإنّه علی یقین من وضوئه» چون ظهور در فعلیت دارد باید بگوید حالا این یقین را که من گفتم هست لا تنقض بالشک. باز این یعنی این یقین را نقض نکن یا این دیگه کنایه؛ چه حالا این جور بگوییم چه بگوییم همان یقین قبلی مقصود است، مقصود این است که آثارش را بار کن. خب وقتی بگوید آثارش را بار کن خب ممکن است آثار یقین به وضوء، آثار یقین به وضوء، آثار وضوء در مقام شک در نظر شارع مصلحت دارد که

می‌گوید نقض نکن؛ معلوم نیست آثار غیر وضوئی که یقین به آن داری مصلحت داشته باشد بگوید نقض نکن و پایدار بدان آن را؛ عمل کن به آن.

مطلب دیگری هم که دیروز عرض کردیم این بود که خود این بیان که گفته بشود یقین امر مبرم است؛ حالا این خود این بیان، یقین امر مبرم است به شکلی که یک امر غیرمبرم و سُئل و ول هست نقض نکن، آدم یک امر مبرم را که نمی‌تواند با یک امر سُئل و ول نقض کند. کوه را که نمی‌شود مثلاً فرض کنید که با ناخن آمد چی کرد. این هم یک تأمل در این داشتیم که چه‌طور بگوییم شک امر غیرمبرم است یقین امر مبرم است؟ هر دوتای آن صفت نفسانی است. دائرمدار مبادی خودش هست باید طبق مبادی‌اش ببینیم چه جوری است. گاهی مبادی شک به جوری است که بسیار پابرجا، محکم و مستحکم است. مثل مواردی که ما در فقه، احکام شک را بار می‌کنیم. برائت جاری می‌کنیم یا احتیاط جاری می‌کنیم به خاطر این‌که فقیه آن شکش مبرم شده در اثر این‌که ادله‌ی این‌طرف، ادله‌ی آن‌طرف را ملاحظه کرده دیده هیچ کدام نیست فلذا شک مستقر محکمی برایش پیدا شده، خب فلذا می‌گوید این.

س: این به لحاظ متعلق که ایشان می‌گفتند را چه جور جواب دادید؟

ج: چی را؟

س: یعنی یقین به لحاظ متعلق مبرم است چون واقعاً واقع‌نمایی تمام عیاری دارد که ایشان؟؟

س: به لحاظ کشف از آن‌طرف؟؟

س: همان؛ به لحاظ کشف از ...، که یک واقع‌نمایی تمام عیاری دارد اما شک نه، یا ظن؛ این‌ها واقع‌نمایی را ندارند یا واقع‌نمایی متزلزلی دارند.

ج: نه، ببینید؛ چیزی را نشان دادن موجب إبرام و استحکام نمی‌شود.

س: چرا، عرفاً می‌شود دیگه، عرفاً می‌شود. مثلاً؟؟ قشنگ واضح و محکمی است. ولی آن نه، هی آدم مردد است، این‌ور است آن‌ور است. متزلزل است، محکم نیست.

ج: چی محکم نیست؟ محکم است دیگه ...

س: اگر محکم بود که یک طرف را نشان می‌داد.

ج: الله اکبر! مگر محکم بودن به این است که ...

س: انصافاً همین‌طور عرف می‌گویند.

ج: نه، مگر ...

س: می‌گویند یقین به دل قرص است می‌گویند.

ج: نه.

س: ولی نه، شک داری دلت قرص نیست ...

س: بله، بله ..

ج: نه، دلت قرص است حرف دیگری است. آن آثار روانی ...، این جا هم شما بگویید؟؟ دلم قرص است که برائت دارم. دلم قرص!

س: نه، آن که حکمش است.

س: دلم قرص است که عذاب ندارم و مأمون از عذابم. به قول آقای سیستانی ...

س: دلم قرص است که شک دارم.

س: حاج آقا! آن جا به خاطر ...

س: نه، آن حکمش است حاج آقا ...

ج: این جا هم هان! آن هم حکمش است. یعنی آن اثر روانی اش است.

س: نه حاج آقا! آن جا ...

س: آن اثر روانی را عرفاً یکی می دانند. آن جا یکی می دانند.

س: آن جا به خاطر یقین به عدم الدلیل است. این را دیروز هم فرمودید. این به ذهن قاصر حقیر رسید که آن جا اگر قرص و محکم است ...

ج: ذهن ثاقب حضرت عالی ...

س: یعنی متعلق یقین با متعلق شک فرق دارد. ایشان یقین دارد به بطلان ادله طرفین، این اتفاقاً این یقینش است که او را مستحکم می کند. ولی اگر از او چیز دیگری را سؤال کنید بگویید بالاخره حکم واقعی چی شد؟ شما نسبت به حکم الله واقعی چه می گوید؟

س: نمی گوید دلم قرص است دیگه ...

س: باز هم تزلزل دارد. دلش دیگه قرص نیست نسبت به حکم الله واقعی ...

ج: نه، صحبت سر این است که ...

س: ولی نسبت به این که ادله مثلاً مثبتین باطل است، ادله نافیین هم باطل است بله، دلش محکم است. اتفاقاً این محکم بودنش به خاطر یقین به بطلان ادله ی طرفین است.

ج: نه، آن یقین ها مبادی حصول این صفت است. کما این که یقین هم که شما پیدا می کنید به یک چیزی، یک مبادی یقینیه دارد. از آن یقین ها یک یقینی تولید می شود. از یک یقین هایی شک تولید می شود. خب این اشکالی ندارد. آن ها مال مبادی است ...

س: خب آن قرص بودن به خاطر یقین است نه به خاطر شک است.

ج: ما حالا به این محصول نگاه می کنیم. می گویم همان طور که آن یقین مبرم است، محکم است و کذا است شک هم همین جور است، مبرم است.

س: حاج آقا! این شک مبرم نیست چون شک متعلقش کشف واقع است. نسبت به کشف واقع همان شک است که محصول یقین است، این صفت در؟؟

ج: شک مبرم است. عجب است واقعاً!

س: این اثر و مؤثر را عرفاً یک چیز می‌زنند حاج آقا، این اثر و مؤثر را یک چیز می‌زنند.

س: ولی نسبت به کاشفیتش واقعاً متزلزل است.

ج: نه، کاشفیت ندارد. اصلاً شک کاشفیت ندارد.

س: نه، شک به معنی الاعم که کاشفیت دارد که، ظن کاشفیت دارد ولی معنی الاعم شک کاشفیت دارد دیگه؛ چون ظن هم شامل می‌شود. آن هم کاشفیت فی‌الجمله دارد. و این؟؟ اگر هم شما بگویید اثر است عرف اثر و مؤثر را این‌جا مسامحه می‌کند. می‌گوید بین به لحاظ این‌که این اثر را دارد که انسان را قرص و محکم می‌کند می‌گوید امر مبرمی است. اما شک به این لحاظ که یا واقع‌نمایی اصلاً ندارد یا واقع‌نمایی مبهم و تایی؟؟ دارد. می‌گوید دل آدم متزلزل است.

ج: نه، آن‌ها آثار روانی‌اش هست.

س: می‌گویم دیگه، درست است آثارش است ولی این‌جا عرف ...

س: حالا حاج آقا اصلاً حرف شما صحیح باشد، حرف ما صحیح؟؟ باشد، در فرمایش امام این اشکال نمی‌تواند باشد.

ج: نه ...

س: اگرچه امام گفتند که، فرمودند که لا تنقض الیقین بالشک یعنی امر مستحکم و مبرم را با سست ...، این فرمایش اشکال؟؟ سست نیست، این هم؟؟ ندارد. حرف ایشان این بود که ما از واژه نقض و نقضت قصی؟؟ من بعد؟؟ این را می‌فهمیم که عموم موضوع مراد کل مستحکامات است و استحکام به یقین بما هو یقین است پس ما تعدی می‌کنیم از وضو به سائر متیقنات، حالا چه شما بفرمایید شک مبرم است چه بگویید سست است. این دخلی در توسعه در دایره منقوض ندارد.

ج: نه ...

س: امام می‌خواهد از این باب که منقوض از باب این‌که نقض باید منقوضش مبرم باشد إبرام تمام الملاک است مثل قُلِّدَ الْعَالَمَ که علم تمام ملاک است. و این که تمام علم ملاک است فرقی نمی‌کند در وضو باشد یا غیر باشد. ایشان، امام می‌خواهد توسعه از این باب به منقوض و تناسب؟؟

ج: این‌ها را که توضیح دادیم گفتیم فرمایش ...

س:؟؟ اشکالات دیگری ...

ج: آن هم اشکال ...

س: حالا اگر این اشکال؟؟ به ارتکاز وارد است ها! که می‌آمدند از باب ارتکازیت این امر می‌گفتند که شما می‌فرمایید بله، درست است. ارتکاز سست نمی‌تواند محکم را بزند اما این که سست نیست. مبنای ارتکاز را و بیان ارتکاز را با این اشکال می‌زنید. درست است. فرمایش امام چیز دیگری است. می‌خواهد از این تناسب حکم و موضوع استفاده بکند تنقیح مناط کند توسعه ایجاد کند. فرمایش شما اشکال بیان ارتکاز وارد می‌شود کاملاً که ارتکاز این است که امر قوی را با سست زن، این که سست نیست. سلّمنا اشکال شما وارد می‌شود که ما قبول نداریم یا اشکال حضرت عالی را اما اگر؟؟ بگذاریم می‌گوید اشکال ارتکازیت به بیان ارتکازیت وارد است. به بیان امام که می‌خواهد توسعه بدهد بگوید تمام الماک استحکام است وارد نمی‌شود. اصلاً بگویید قبیح است قبول! امام می‌گوید سلّمنا ...

ج: نه، ما ...

س: اما باز من از باب دیگری می‌خواهم بگویم.

ج: فرمایش امام آن اشکال اول داشتیم گفتیم حرمت نقض حرمت این‌طور نیست که

س:؟؟ وارد است. قبول می‌کنیم.

ج: خیلی خب! این یکی. این عرض اخیر راجع به فرمایش امام در استفاده از الغاء خصوصیت نیست.

س: به طور کلی یک چیزی است که همه کسانی که گفتند یقین ...

س: البته در مقام بخواهیم اشکال کنیم الغاء خصوصیت ...

ج: بله، دقت بکنید من حرفم تمام بشود.

س: حاج آقا این‌طور نفرمود آخه ...

س: حاج آقا می‌فرماید اشکال دوم است.

ج: نه، اشکال دوم عرض نکردیم. ما سه تا مطلب عرض کردیم. مطلب سوم این بود که این مطلبی که در کلام ایشان است و در کلام بزرگان دیگر هم هست که می‌فرمایند یقین امر میرم است با شکی که امر غیرمیرم هست، غیر مستحکم هست، یک امر شُل هست؛ این آن را به این امر شُل نشکن؛ این حرف را؛ کار نداریم آن...

س: به چه بیان؟ بیان ارتکاز قبول؟؟

ج: نه، اصلاً خود این حرف ...

س: حاج آقا نمی‌خواهد اشکال کند که ...

ج: خود این حرف ...

س: این را باید توضیح بفرمایید حاج آقا، این حرف در کجا استعمال می‌شود؟

ج: خود این حرف که می‌گویند؛ آن مبهم است این شُل است، ما هم قبول نمی‌کنیم.؟؟

س: ولو در؟؟ تأثیرگذار نباشد.

ج: بله، بله ...

س: این را بگویید؟؟

س: گفتند حاج آقا ...

ج: خود این که می‌گویند آن محکم است این شُل است ما نمی‌فهمیم.

س:؟؟ گفتید.

ج: دیروز هم همین را می‌گفتم ولی دیگه گفتم شاید ...

س: بله، دیروز هم همین را فرمودید. نه، بیان‌تان درست هم بود حاج آقا ...

ج: خب این تقریر امام قدس سره که تقریر فوئ، تقریر دوم ...

س: حاج آقا ببخشید؛ در اشکال دوم هم فرمودید که اگر بخواهیم بگویم نقض را استعمالش را حقیقی ببینیم؛ چون نقض حقیقتاً در مورد یقین اتفاق افتاده دیگه لاتنقض معنا ندارد. خب عرض من این است اگر یقین حقیقتاً وجود داشته باشد لاتنقض معنا ندارد.

ج: بله.

س: هست دیگه، شما می‌فرمایید چون حقیقتاً نقض شده لاتنقض معنا ندارد. حقیقتاً نقض شده، عرض بنده این است اگر یقین حقیقتاً وجود داشته باشد لاتنقض معنا دارد؟ تحصیل حاصل است.

ج: چرا؟

س: چون وجود دارد دیگه، چی را نقض کند؟ چیزی که محکم و مستقر این‌جا وجود دارد را من چه‌طور نقضش کنم؟

ج: نقضش به این است که مثلاً به یک کسی که یقین به مبدأ و معاد دارد می‌گویم حرف این و آن را گوش نکن که یقینت را از دست بدهی.

س: پس باز داری به تأویلش می‌بری ...

ج: نه، نقض نکن یعنی؟؟ از بینش نبر، نقض یعنی همین دیگه،

س: نه، نکته این‌که، عرض بنده این است. نکته این‌که منجر می‌شود ما به نقض را ما به کنایه برویم این نیست که الان نقض حقیقتاً، یقین حقیقتاً نقض شده ...

ج: نه، چرا ...

س: نکته‌اش این است که بالاخره یقین؟؟ باشد یا نباشد به خودش نمی‌تواند این نقض را

استناد ...

ج: چرا، می‌توانیم، می‌توانیم، می‌توانیم. اگر نقض یقین باشد می‌توانیم بگوییم مواظب باش یقینت را از دست ندهی، نقض ...

س: نه، پس رفتیم سراغ مقدمات.

ج: این چه حرفی است می‌زنید؟

س:؟؟ اسناد حقیقی به خود نقض نداریم؟

س: نه، نه، آقا این وارد نیست.

س: ما الفرق بینهما؟ بین وجود النقص، وجود یقین و عدم یقین باز اسناد حقیقی نیست. باز کنایه از

ج: نه آقای عزیز!

س: باز کنایه از ...

ج: لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم.

س: نرو سراغ شبهات ...

س: همین جواب شبهات این است که سبب می‌شود برای از بین رفتن یقینات دیگر ...

س: خب حرفم این است اسناد به خود یقین نداری پس ...

س: چرا دیگر ...

س: «لا تنقض الیقین» در صورت وجود یقین یعنی این که یقینات را نقض نکن، خب این که یعنی نرو سراغ مقدماتی که یقین تو را نقض می‌کند ...

ج: وقتی چیزی با مقدماتی در اختیار ما هست پس در اختیار ما هست. مثل خب این امور تولیدی است دیگر، امور تولیدی خودش بالمباشره در اختیار ما نیست ولی به واسطه‌ی، می‌گوید این درخت را بپُر، من که نمی‌توانم بپُرَم الا با اِره درست؟ فلذا آن‌جا بعضی‌ها آمدند گفتند در آن‌جا مثل شهید صدر گفتند امور تولیدی، بعضی‌ها گفتند امر به امور تولیدی امر به مقدماتش هست توجه فرمودید؟ بعضی‌ها گفتند نه، چرا بگوییم امر به مقدماتش هست؟ آن حکم عقل است که می‌آید می‌گوید خب باید این را به‌کار بگیری. او می‌گوید بپُر، بریدن درست است آدم نمی‌تواند بپُرد الان به مقدماتی. می‌گوید عالم شو، مگر عالم همین‌جوری می‌شود؟ با فکر کردن و درس خواندن و مدرسه رفتن و این‌ها درست می‌شود دیگر. پس وقتی می‌گوید عالم شو یعنی مدرسه برو؟ بله بعضی‌ها آن‌جوری معنا کردند گفتند امور تولیدی است یعنی این. مرحوم صاحب معالم هم وقتی ما معالم می‌خواندیم در باب مقدمه‌ی واجب می‌گفت مقدمه‌ی واجب آن‌هایی که علیّت دارد امر به مقدمه هست نه به امر به ذی‌المقدمه. آن‌هایی که این‌جوری است. شهید صدر هم فرموده که آن دو، آن‌هایی که تولیدی هست درحقیقت امر به مقدمه، فلذا آمده برائت در آن جاری کرده، گفته چون آن امر بسیط است، اجزاء ندارد که بگوید اقل و اکثر می‌شود،

فلذا می‌گوید آن امر به مقدماتش هست، مقدمات اقل و اکثر دارد می‌توانی برائت جاری بکنی. ولی خب این به خدمت شما عرض شود که حق این است که عرفاً این‌جوری نیست، نمی‌گویند به مقدمات خورده. چون خودش در اختیار شما هست دیگر.

س: و بعد این نقض الیقین عرفیت دارد؟

ج: بله بله عرفیت دارد ...

س: یعنی عرف وقتی که در اولین لحظه‌ای که مواجهه با شک می‌شود این برداشت عقلی و فلسفی را نمی‌کند که یقین من نقض شد. یک حالت ترددی پیدا می‌کند که با این یقین چه کنم؟ با توجه به این شبهه ...

ج: با کدام یقین؟ نه نمی‌شود ...

س: ??? مثلاً ساعت نه که شک بکنم دیگر هست هنوز، فلذا می‌رود سراغ سؤال که من با این احتمال و این شبهه، شبیه شبیهاتی که برای عقاید ما وارد می‌شود، ما نمی‌گوییم آقا عقیده‌مان از بین رفت، او می‌گوید با این شبهه چه کنم؟ عقلاً درست هست یعنی فلسفياً درست است، در آن لحظه‌ای که شک وارد می‌شود دیگر قطع نیست، با توجه به ...

ج: نه نه این‌جور نیست ...

س: ولی عرف وقتی می‌آید سراغش می‌گوید آقا یک یقینی داشتم، یک کاری داشتم تا حالا استمراراً انجام می‌دادم، الان یک کسی در مقابل من یک احتمالی وارد کرده نمی‌دانم با آن احتمال چه کنم؟

ج: جواب این هست که ببینید که شبهه که وارد می‌شود یعنی شبهه یعنی سؤال، یک وقت سؤالی واقع می‌شود کسی شبهه می‌کند، کسی که شبهه می‌کند تارَةً این است که باعث نمی‌شود من یقین خودم را از دست بدهم ولی نمی‌دانم جوابش ???، ولی می‌دانم جواب دارد یعنی در کنار آن شبهه‌ای که او القاء می‌کند علم اجمالی دارم که این یک جوابی دارد اما آن جواب را بلد نیستم. یعنی آن به حدی برایم واضح هست، آشکار است، دلیل برهانی دارد که نمی‌توانم جواب بدهم. مثل این‌که الان می‌دانم روز است حالا می‌آید یک کسی استدلال مغالطه‌آمیز می‌کند می‌گوید الان شب است. من می‌گویم من بلد نیستم جواب این را بدهم ولی یقین خودم را از دست نمی‌دهم. ولی گاهی هست که آن شبهه برای من احتمال واقعاً ایجاد می‌کند، یک وقت شبهه احتمال ایجاد نمی‌کند فقط می‌گویم من نمی‌توانم جواب بدهم ولی می‌دانم جوابی دارد. یک وقت نه، شبهه برای من احتمال ایجاد می‌کند. هر وقت شبهه احتمال ایجاد کرد یقینم را از دست می‌دهم، چون در یقین باید احتمال خلاف ندهی. بله ممکن است در حد اطمینان بشود، یعنی یقین من بیاید پایین درجه‌اش، بشود اطمینان. اگر مثلاً یک احتمال فرض کنید یک در هزار برای من ایجاد کرد، خب دیگر یقین ندارم ولی این اطمینان ممکن است داشته باشم. گاهی هم نه، آن قدر آن احتمال را قوی می‌کند که یقین من می‌شود شک درست؟ حالا به ما می‌گویند آقا حواست جمع باشد این یقین به عقاید که داری کنار این حرف‌ها ننشین، نقض نشود یک وقت این یقینات، نقض نکن با گوش دادن به این حرف‌ها به آن حرف‌ها به آن حرف‌ها از دستت برود. کما این‌که این بزرگانی که خود این سینا نهی کرده دیگر، خودش فرموده این چیزها به هر کسی نگویند. برای خاطر همین که آن‌ها ممکن است آن قوت را نداشته باشند، این مسائل مال بسیاری از ابواب عقاید همین‌جوری مثل باب جبر و اختیار و این‌ها واقعاً فهم

آن دقت می‌خواهد و آن‌جاها ممکن است کسی اشکال را بفهمد جواب را نفهمد اصلاً می‌گوید آقا اصلاً غور در این امور نکن، به مردم عادی و معمول افراد که استعدادات متوسط است می‌گوید آقا غور در این‌ها نکن برای این‌که ممکن است آن یقین‌ات از دست داده بشود.

و اما تقریر محقق شهید صدر قدس‌سره، ایشان از عنصر باز الغاء خصوصیت استفاده فرمودند و تقریری را بیان فرمودند اگر چه بعد خودشان جواب می‌دهند اما بر اساس این عنصر تقریر را بیان کردند و این تقریر را به کسی نسبت ندادند و آن این است که در باب تعلیلات وقتی قید موضوع و مورد در کلام اخذ می‌شود و می‌آید عرف در آن موارد آن قید را الغاء می‌کند می‌گوید این دخالت ندارد. حالا سرّ آن هم چی هست ما نمی‌دانیم فرض کنید، ولی ما می‌دانیم این کار را می‌کند الغاء می‌کند آن قید را. قیدی که در ناحیه‌ی تعلیل اخذ می‌شود که آن قید در موضوع ذکر شده بوده یعنی در مغلل، موضوع که می‌گوییم در مغلل ذکر شده بوده، این‌جا این را الغاء می‌کند. مثلاً وقتی مولا می‌گوید «لا تشرب الخمر لانه مسکر» این‌جا لانه ضمیر که به خمر برمی‌گردد ولی می‌گوید خمریت دخالت ندارد مسکر دخالت دارد، مسکر بودن نه مسکر بودن خمر ولو عقلاً ممکن است که اسکار خمر و مسکر بودن خمر چون یک درجه‌ی بالایی هست و یک خصوصیتی دارد علت باشد نه مسکر بودن هرچیزی، این عقلاً ممکن است ولی وقتی می‌گوید لانه مسکر این خمریتش را حذف می‌کند الغاء می‌کند، می‌گوید مسکر بودن تمام المعنا، فلذا تعدیه می‌کند می‌گوید هرچی که مسکر است همین حکم را دارد. یا بگوید «لا تشرب الخمر لاسکاره» آن هم همین جور است، با این‌که این یک‌خرده از او ...

س: اشبه است اسکار؟؟؟ الیقین است ...

ج: نسبت به او دلالتش بیشتر است بر این.0. که «لاسکاره» گفته. فلذا آقای نائینی قدس‌سره نسبت الیه که ایشان فرموده «لانه مسکر» درست است آن الغاء می‌شود اما «لاسکاره» اگر گفت نه الغاء نمی‌شود ...

س: چون شاید لعل اسکار این باشد ...

ج: اسکار خصوص این باشد.

که خب جواب هم دادند نه فرقی این دوتا نمی‌کند با همدیگر، حالا آن اظهر است این ظاهر است که نه این‌ها را الغاء می‌کند، «لاسکاره» بگوید «لا لانه مسکر» بگوید. پس ما می‌بینیم در عرف وقتی که تعلیل این‌جوری بشود خصوصیت برایش قائل نیستند و تا حالا هم شما «لا تأکل الرمان لانه حامض» خب همه می‌فهمیدند که لیموترش هم نباید خورد، سرکه هم نباید خورد. الغاء می‌کنند این خصوصیات را. این‌جا هم فرموده چی؟ این‌جا هم فرموده به خدمت شما عرض شود که «لا يجب الوضوء» تعلیل چی هست؟ «فانه علی یقین من وضوئه و لا ینقض الیقین بالشک ابدا» این وضوهای که این‌جا اخذ شده این‌ها همانی هست که چون در مغلل بوده، یعنی در مغلل بوده آورده این‌جا. مثل ضمیری است که در آن‌جا به خمر برمی‌گردد. این هم ضمیری است که به وضو برمی‌گردد که مغلل است. پس بنابراین طبق مشی عرف که در علل آن قیودی که در ناحیه‌ی مغلله است الغاء می‌کند و می‌گوید آن‌ها دخالتی در حکم ندارد این‌جا هم همین جور است. این بیان این تقریر ثانی است. عرض کردم همان‌جور که چرا عرف این‌جور حکم می‌کند بر ما فرض کن روشن نیست ولی ما می‌بینیم عرف این‌جور است، برداشت عرف در این موارد

این جور است که الغاء می‌کند ولو وجه آن برای ما تحلیل آن چی هست؟ برای ما روشن نباشد. پس شارعی که با این عرف دارد حرف می‌زند و می‌داند عرف این جور است، این جور می‌فهمد در کلمه، برداشتش از تعلیلات این جور است که قیودی که در ناحیهی معلله وقتی می‌آورند در ناحیهی علت این‌ها را نادیده می‌گیرد الغاء می‌کند. این شارع که خودش من‌العرف است و می‌داند که عرف این جوری است وقتی حرف می‌زند و می‌داند آن‌ها الغاء می‌کنند اگر مقصودش الغاء نیست باید قرینه بیاورد، باید یک جوری بگوید که این کار را نکند. وقتی هم مثل حرف زد و همین جور حرف زد پس معلوم می‌شود این را قبول دارد. بعد خود ایشان قدس‌سره، این تقریر دوم، اجاب قدس‌سره ان هذا الکلام به این‌که اگر ما این حرف را بپذیریم و بگوییم آره توی عرف این جوری است، آن کبری را بپذیریم اما ما نحن فيه صغرای این کبری نیست، چرا؟ برای خاطر این‌که آن‌چه که حالا ظاهر کلام ما می‌فهمیم و در بحوث فرمودند در مباحث هم هست این یک‌خرده تفاوت‌مائی دارند با همدیگر. ایشان می‌فرماید که آن‌که در تعلیل ذکر شده یقین به وضو هست، یقین به وضو که در معلل نیامده بود، وضو آمده بود نه یقین به وضو. پس بنابراین این صغرای آن کبری نشد ...

س: در معلل چی آمده بود؟

ج: در وضو آمده بود «لا يجب الوضوء» بود ...

س: عدم وضو یعنی لا يجب ...

ج: آره، «لا يجب الوضوء» بود، معلل ما «لا يجب الوضوء» است، «لا يجب الوضوء و الا» یعنی «و ان لم یستیقن و لم یجئ من ذلک امر بین، «فلا يجب الوضوء» چرا؟ چون «فانه علی یقین من وضوئه و لا ینقض الیقین بالشک ابدًا» یقین به وضو که در معلل ذکر نشده بود، بله در مورد بود، مورد مورد یقین به وضو هست ولی آن‌که ملاک هست که توی مباحث این را خوب‌تر توضیح داده که بله یقین به وضو باید در خود جمله‌ی معلل ذکر شده باشد نه در مورد. این‌جا موردش یقین به وضو بوده البته ولی حضرت که نفرموده «لا يجب الوضوء» که توی معلل نیامده که، توی معلل «لا يجب الوضوء» هست. بنابراین این یقین به وضو که در ناحیهی علت اخذ شده است این چیزی نیست که در معلل آمده باشد، بنابراین شاید یقین به وضو دخالت دارد در حکم حرمت نقض؛ و یک قاعده‌ای است مال باب وضو، قاعده‌ای مال باب وضو نه همه‌جایی. این عبارت بحوث این است که «دعوی ان التعلیل ظاهر عرفاً فی التعمیم و إلغاء خصوصية المورد فإذا قال لا تشرب الخمر لأنه مسکر أو لإسکاره استفيد من ذلک حرمة کل مسکر و ألغیت خصوصية المورد و هو الخمر فکذلک فی المقام تلغی خصوصية الوضوء المنتزعة من المورد.» این خصوصیت وضو الغاء می‌شود. بعد جواب چی می‌دهند؟ «و فيه: ان کبری هذا الاستظهار لو سلمت فصغراها غیر متحققة فی المقام، لأن الحكم المعلل هو عدم وجوب الوضوء. و هذا یعنی ان خصوصية کون الیقین متعلقاً بالوضوء لیس هو الحكم المعلل» یقین به وضو حکم معلل نیست «بل هو التعلیل نفسه» خود تعلیل این‌که «لا تنقض الیقین بالشک» یا «فانه علی یقین من وضوء» این نفس تعلیل است، این توی معلل ذکر نشده بود «بل هو التعلیل نفسه لعدم وجوب الوضوء فی المورد فلا وجه لإلغاء هذه الخصوصية الواردة فی التعلیل.» در مباحث همین مطلب هست منها یک تصریحی به این جهت هست که حتماً باید آن خصوصیت در خود جمله‌ی معلل ذکر شده باشد و اگر در مورد باشد ولی در خود جمله ذکر نشده باز به درد نمی‌خورد. این هم بر همین اساس است. ایشان آن‌جا فرموده که:

«و یرد علیه: أنَّ هذا إنَّ تَمَّ فَإِنَّمَا يَتَمَّ فی ما لو كانت الخصوصية ثابتة فی نفس الجملة المعلَّلة الواردة فی الکلام» باید در خود آن جمله باشد «و لا یکفی مجرد ثبوتها فی المورد، و فی المقام لا یكون الوضوء الذی هو متعلِّق الیقین مأخوذاً فی المعلَّل، فَإِنَّ المعلَّل هو عدم وجوب الوضوء، فكأنَّه قال: و إلاَّ فلا یجب علیه الوضوء فانه علی یقین من وضوئه؛ نعم، هذا الشیء المعلَّل مورده هو فرض الیقین بالوضوء» موردش این هست «لکن هذا المقدار غیر کاف لإلغاء الخصوصية.» خب این به خدمت شما عرض شود که فرمایش شهید صدر و اشکالی که خودشان به این فرمودند.

مقرر معظم در مباحث الاصول یک تعلیقه یک تفصیلیه مفصله‌ای دارند که در صدر این تعلیقه به این اشکال شهید صدر یک انقلتی وارد می‌کنند و بعد جوابی می‌دهند که درحقیقت آن جواب تصحیح و تکمیل بیان استدلال هست و بعد وارد یک مبحث خوبی می‌شود در همین تعلیقه که به درد جاهای دیگر هم می‌خورد که معیار برای الغاء خصوصیت در مورد تعلیل چی هست؟ و این به عنوان یک کبرای کلی مفید است برای غیر این‌جا هم از جاهای دیگر. منتها خب الان ما بخواهیم وارد انقلت و چیز ایشان بشویم نمی‌توانیم حق او را ادا کنیم چون وقت گذشته، ان شاءالله می‌ماند برای نمی‌دانم چندشنبه، جلسه‌ی بعد ...